

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه پنجم (۱۴۰۱/۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه شرح فراز دوم حدیث

معلوم شد که بعد از سفارش به توکل و رضا که در ابتدای حدیث معراج بود خدای متعال به چگونگی روابط مومنان توصیه کردند و فرمودند:

"وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِي، وَ وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَقَاتِلِينَ فِي، وَ وَجَبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَوَاصِلِينَ فِي"

بر مومنینی که همدیگر را دوست دارند و حبّ و رافت و مهربانی و رابطه ی فی الله دارند. نکاتی گفته شد.

محبت در روابط اجتماعی

نکته مهمی که این بین وجود دارد این که خدای متعال در معراج گفتگورا شروع می کند و ابتدا افضل الاعمال را توکل و رضا معرفی می کند و بعد بلافاصله وارد مساله روابط اجتماعی می شود و خطاب به پیامبر می فرماید به امت بگو که باید این مسیر را بروند و باید محبت اجتماعی و رافت بین ایشان باشد و قطع ارتباط نکنند. این نشان می دهد که موضوع بسیار مهمی است.

سعادت جامعه در گرو اتحاد

اصولا تا جامعه دینی اتحاد بر محور دین و قرآن نداشته باشد به سعادت نمی رسد. ممکن است افراد به کمالاتی برسند ولی جامعه و نوع افراد اکثر قریب به اتفاق از کمال محروم می شوند؛ مگر آنکه جامعه بر محور دین و قرآن اتحاد پیدا کنند و این هدف و غایت حاصل نمی شود؛ مگر آنکه این اتحاد بر محور محبت، تواصل و تعاطف باشد و این آن وحدت اجتماعی بر محور دین را شکل می دهد.

آیات قرآن هم این مطلب را تایید می کند: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا»

"اعتصام" به "حبل الله" یعنی قرآن و سنت، داشته باشید و تفرق نداشته باشید و یاد نعمت خدا باشید زمانی که دشمن بودید و قبل از اسلام چیزی جز بغض و کینه و حسادت و خونریزی و کشتن و اسارت بردن و غارت کردن

بین شما نبود و ما با دین بین دلهای شما الفت ایجاد کردیم و جنگ و خونریزی را کنار گذاشتید و رافت و ایثار و مواسات و دلسوزی را ما با همین دین و قرآن در شما ایجاد کردیم.

« وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا »

لب پرتگاه آتش های دنیوی، هلاکت ها و فساد های دنیوی و هم آتش های اخروی بودید. ما با همین دین و قرآن از هر دو آتش دنیوی و اخروی نجاتتان دادیم.

« كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ »^۱

تفرقه، اختلاف و سرانجام بدعت

در دو آیه بعد [می فرماید]:

« وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اختلفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »^۲ یعنی این نعمتی که به شما داده شد و جامعه ای که برای شما ساختیم و اتحادی که ایجاد شد و محبت و دلسوزی و خانواده واحد بودن بر اساس محبت را از دست ندهید. مانند امتهای پیشین نشوید در امتهای پیشین هم این اتحاد را ایجاد کردیم ولی آن نعمت را از بین بردند. بعد از آن که بینات یعنی وحی و رسول و وصی فرستادیم آن ها تفرق و اختلاف پیدا کردند. این اختلاف و تفرق هم در دنیا و هم در آخرت عذاب الیم می آورد.

با اینکه از شفا حفره نجات دادیم اگر این اتحاد را حفظ نکنید به آن باز می گردید.

مرحوم علامه طباطبایی می فرماید این که تفرق و اختلاف فرمود به این معناست که «تفرقوا» وصف بدن هاست؛ یعنی ارتباط و صلح یا زیارت مومن قطع بشود. اگر این نباشد «واختلفوا» اختلاف در دین ایجاد می شود.

منشا اختلاف در دین، تفرق است و اگر تفرق حاصل نشود اختلاف در دین هم بوجود نمی آید. منشا اختلاف در دین کج فهمی و اختلاف در رای و فهم است. اگر ده نفر با هم دوست باشند و ارتباط داشته باشند و برای یکی شبهه پیش بیاید، در این رفت و آمد ها و با هم بودن ها شبهه برطرف می شود چرا که ۹ نفر دیگر هستند که او را

^۱ آل عمران: ۱۰۳.

^۲ آل عمران: ۱۰۵.

راهنمایی کنند و با هم مذاکره و مباحثه کنند و یکی که خطا می رود دیگری تذکر بدهد و نصیحت کند. به این ترتیب هم دیگر اختلاف در فهم دین هم ایجاد نمی شود. انحراف در دین و بدعت و شبهه هم پیش نمی آید. همه بدعت ها برای این است که وحدت و ارتباط وجود ندارد؛ ارتباط ها که قطع می شود زمینه برای شبهه و فتنه پیش می آید.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا» اول تفرق حاصل می شود بعد اختلاف بوجود می آید.

این دستور به زیارت و ملاقات همدیگر صرفا برای رسیدگی به امور مالی و کمک نیست بالاتر از آن به امور دینی و معنوی هم رسیدگی می کنند. گویا ایمان ها در این رفتارها متراکم و قوی می شود. شیطان برای گمراه کردن یک نفر باید یک ایمان متراکم شده از مثلاً ده ایمان را بلغزند.

اما وقتی ده نفر دوست نباشند و کینه و تفرق داشته باشند، ده ایمان منفرد و ضعیف است که شیطان می تواند تک تک در مومنین و جامعه ایمانی، انحراف ایجاد کند.

بعد می فرماید: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ»^۳

اگر مومنین اختلاف و تفرق نداشتند و مهربانی و رفت و آمد و تحابب و در یک کلمه وحدت داشتند، جامعه چهره جامعه دینی در مسیر قرب الهی درخشان، سپیدروی و سعادت مند می شود. اگر اختلاف شد جامعه سیاه بخت می شود.

چیستی محبت الهی

اما اینکه فرمود: «وَجِبَتْ مَحَبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ» محبت صفت فعل الهی است و با محبتی که در انسان ایجاد می شود تفاوت دارد؛ در انسان ها ابتدا یک حالت و یک تغییر خوشایندی در دل و روح ایشان نسبت به کسی ایجاد می شود و بعد اگر کمک و لطفی بتوانند در حق آن فرد انجام می دهند و نیاز او را برطرف می کنند.

مرحله اول در خداوند وجود ندارد؛ اینطور نیست که اول یک تغییر العیاذ بالله در حال و دل و قلب خداوند نسبت به بنده ایجاد شود و بعد لطف و احسان کند. این نیست چون در ذات الهی تغییر راهی ندارد.

^۳ آل عمران: ۱۰۶.

محبت الهی همان احسان‌های فعلی است که خداوند نسبت به بندگان دارد. محبت خدا فعل‌ها و لطف‌های عملی است که در خارج نسبت به افراد رخ می‌دهد.

مصادیق محبت خداوند

مصادیق این محبت الهی چیست؟ همان آثاری که از آیات و روایات برای توکل و رضا و تحابب و تواصل فی الله ذکر شد مصادیق محبت الهی است.

مثلاً روایتی خوانده شد که فرد متوکل بر خدا، مغلوب نمی‌شود و گره کور در زندگی او نمی‌افتد و او دچار تردید و اضطراب و شبهات نمی‌شود و آرامش روحی و روانی جامعی دارد. همه این آثار مصادیق محبت الهی است.

خداوند وقتی می‌خواهد به انسان متوکل محبت کند توفیق و آرامش او را زیاد می‌کند تا اضطراب و دل‌مشغولی و نگرانی و وابستگی به غیر خدا پیدا نکند و نشاط خود را در عبادت از دست ندهد.

در روایت داشتیم که «صَلَّحُ الْعِبَادَةِ التَّوَكُّلُ»^۴ اگر یک عبادت صالح و سالم و نورانی انجام دهد این مصادیق محبت الهی است؛ همین که توفیق به او می‌دهد که شوق و انس به عبادت پیدا کند و کراهت نسبت به گناه و بدی‌ها و رذائل اخلاقی در او ایجاد شود این احسان‌ها مصادیق محبت خداوند متعال است و همینکه در زندگی به تردید و چه کنم چه کنم دچار نشود و گره به کار او نیافتد یعنی به محبت الهی دست یافته است.

فراز بعدی حدیث

محبت الهی، محبتی بی‌علت، بی‌غایت و بی‌نهایت

در ادامه حدیث می‌فرماید:

"وَلَيْسَ لِمَحَبَّتِي عِلَّةٌ، وَلَا غَايَةٌ وَلَا نِهَائَةٌ"

برای محبت الهی علتی وجود ندارد یعنی تصور نشود که توکل و تحابب علت این شد که خداوند متعال محبت کند. خداوند برای محبت کردن به بندگان خود هیچ علتی ندارد؛ چرا که علت داشتن نقص است و معنایش این است که چیزی در ذات و اراده و علم خداوند تغییر ایجاد کرد و خداوند بنده‌ای را که دوست نداشت الان دوست دارد.

^۴ غرر الحکم، ح ۵۸۰۲.

فقط می توان گفت که این توکل و تحابب رفع مانع می کند و تا موقعی که انسان حبّ فی الله ندارد خود حجاب نسبت به محبت الهی درست کرده است و گرنه محبت و توفیقات الهی سرازیر است و عالم را پر کرده است.

«يَا دَائِمِ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِيَّةِ»^۵ خداوند دائم فیض و الافاضه است و به قول فلاسفه تامّ الفاعلیه است و خدا در فاعلیتش تام و تمام و بی نقص است. هر چه مشکل هست در قابلیت موجودات است؛ موقعی که انسان توکل و حبّ فی الله و رافت به بندگان خدا ندارد، خود با این رذائل اخلاقی و حالات نامناسب، خود و دل خویش را در حجاب برده است و بر خود غل و زنجیر زده است. چنانچه این عیوب را برطرف کند آن فیض به او می رسد و اساساً این فیض الان هم به او می رسد اما به خاطر آن عیوب بازمی گردد. ولی اگر عیوب را برطرف نکنند پنجره های وجود او بسته است.

پس این توکل و تحابب علت برای محبت الهی و افاضه نیست اگر چه علت بر خورداری و استفاضه است. و این به آن خاطر است که برای محبت خداوند علتی وجود ندارد چراکه اگر علتی باشد باید ذات الهی معلول اینها باشد و از آنجا که هر معلولی رتبه ای پایین تر از علت دارد باید ذات الهی در رتبه پایین تر از اینها باشد و این قابل قبول نیست و ذات الهی برتر از همه رتبه ها است.

در دعای عرفه هم داریم که «إِلَهِي تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تَكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي»^۶ ای خدای من! ذات و رضایت تو پاک تر و منزّه تر و مقدس تر از آن است که از ناحیه خودت علت داشته باشد چه رسد به آن که از ناحیه من علتی داشته باشد. چراکه خود ذات الهی هم علت رضا و محبت الهی باشد نقص بر اوست.

پس اگر دعایی خوانده شود و گشایشی رخ داد این دعا علت گشایش و افاضه الهی نیست فقط علت آمادگی زمینه است. مانند بارانی که بر زمین شخم نخورد و بی بذر بیارد. نقصی در باران نیست و علت او ناقص نیست. انسان با دعا و عبادت زمین وجود را آماده می کند و بارانی که تا دیروز اثری نداشت امروز اثر می کند. انسان باید حرکتی داشته باشد و زمانی که تنبلی را کنار می گذارد و تلاش بیشتری می کند فیض بیشتری هم بدست می آورد.

دعاهای حضرات معصومین گاهی توحیدی محض است: «إِلَهِي ... أَيْفَظُّنِي لِمَحَبَّتِكَ»^۷ یعنی حتی ابتدای کار هم به دست خود توست.

^۵ المصباح للكفعمی، ص ۶۴۷.

^۶ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

^۷ همان، ج ۹۱، ص ۹۸.

و گاهی نقش مانعیت را برای اعمال انسان بیان می کنند. در دعای ابوحمزه مثلاً می فرماید: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ»^۸ یعنی مرا در مجالس اهل باطل دیده ای که مرا از فیض خود محروم ساخته ای.

«كُلَّمَا قُلْتُ ... فُتُّ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ ... أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نَعَاسًا»^۹ هر وقت خواستم دعایی کنم چرت و خوابی بر من عارض کردی. پس محبت کردن الهی علت بیرونی و درونی ندارد که مستلزم نقص در ذات اقدس الهی شود.

در ادامه فرمود: "و لا غاية" یعنی محبت الهی غایت هم ندارد. غایت و هدف داشتن در محبت برای خداوند نقص است. انسان ها برای رفع تشنگی آب می نوشند و برای رفع کسالت می خوابند. غایت داشتن، رفع نقص است و این یعنی نقصی دارند.

خدا غایت ندارد چون نه نقصی دارد که العیاذ بالله که بخواهد با محبت و افعال خود آن را برطرف کند و نه فاقد کمالی است که بخواهد با محبت کردن، آن را بدست بیاورد. در حالی که انسان محبت می کند که به کمالی برسد. غایتی که به خود برگردد ندارد اگرچه غایت فعل، که به مخلوق برگردد، دارد. ظهور کمالات الهی و اسماء و صفات او به این است که خلقی باشد.

علامه طباطبایی نقل می کنند که سالی قحطی آمد همه دعا کردند ولی نیامد در این حین دیوانه ای خطاب به خداوند عرض کرد که خدایا تو که افراد بهتری که گناه نکنند خلق نمی کنی. اگر باران می فرستی برای همین ها بفرست. و باران آمد.

ویژگی دیگر محبت الهی این است که "و لا نهاییه" محبت غیر خدا حد و نهایت دارد ولی محبت الهی و کسانی که به فنای مطلق رسیده اند، نهایت ندارد و هر فیض و کمال و لطف و نوری بدهد، فیض و کمال و لطف و نور بالاتر از آن وجود دارد.

هر چه قدر انسان این مسیر را برود به انتها نمی رسد؛ توفیق و کمال و رزق و آرامش و علم و ... همه بالاتر دارد. و هیچگاه به حدی نمی رسد که دیگر از آن بیشتر نباشد. از خداوند چیزی کسر نمی شود و همیشه برای اعطا دارد.

^۸ همان، ج ۹۵، ص ۸۷.

^۹ همان، ص ۸۶.

در ادعیه هم دارد که «وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُوداً وَ كَرَمًا»^{۱۰} ای کسی که هر چه عطا کنی چیزی کم نمی شود بلکه فیض و جود و کرم تو را بیشتر می کند.

پس راه تا بی نهایت باز است و به همین خاطر نباید انسان در امور معنوی و فیوضات قانع باشد. چراکه به محض آن که قانع شود زمین خورده است و همان حجاب و ظلمت او خواهد بود. هیچ قناعت و ایستایی در امور معنوی نباید باشد.

فراز بعدی حدیث

علم مهمترین مصداق محبت

در ادامه حدیث می فرماید:

"كُلَّمَا رَفَعْتَ لَهُمْ عِلْمًا، وَصَعْتَ لَهُمْ عِلْمًا"

این بخش حدیث شرح جمله قبلی است که نهایی برای محبت الهی وجود ندارد. یعنی گویا در این فراز مهمترین مصداق محبت الهی را بیان می کند. فرمود محبت من نهایت و غایت ندارد یعنی دائم به این انسان ها علم می دهد و هر گاه علمی برای آن ها جا افتاد و روشن شد علم دیگری به ایشان می دهد.

این علم منظور علوم حصولی نیست که از خواندن و نوشتن و تفکر و شنیدن به دست می آید. بلکه علوم لدنی و شهودی و حقیقی هستند که نور است و باید خداوند متعال افاضه کند. بالاترین لذات و بهجت ها و کمالات برای اهل آن همین علوم لدنی و مکاشفات باطنی است. و هیچ چیز بالاتر از این نیست. شاید به همین جهت فرمود "كُلَّمَا رَفَعْتَ لَهُمْ عِلْمًا وَصَعْتَ لَهُمْ عِلْمًا". افضل مصادیق محبت الهی و افضل فیض ها این علم است.

^{۱۰} تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۱۰۹.